IRICAP.com

غزل و اسرار ماندگاری آن

محمّدکاظم کاظمی

اشاره:

غزل، عمري دراز دارد. ديگر قالبهاي سنگين و رنگين شعر فارسي، همانند جانداران اعصار كهن به تدريج منقرض شدند، ولي غزل باقي ماند، با محيط سازگار شد و همچنان زندگي مي‌كند.
به راستي در غزل چه چيزي است كه آن را چنين پا بر جاي نگه مي‌دارد و با هر آب و هوايي سازگارش مي‌سازد؟ تجربه نشان داده است كه پديده‌هاي وسيع و ماندگار، هيچ‌گاه اتفاقي نيستند. همان‌گونه كه بقاي يك جانور يا يك سلسلة حكومتي يا يك تمدن بشري عوامل و دلايلي دارد، براي پايداري غزل نيز مي‌توان دلايلي سراغ گرفت. به واقع دو ويژگي مهم در غزل هست كه تا كنون زنده و كارآمد نگاهش داشته است، تعادل و انعطاف‌پذيري. و ما در اين نوشته، با اين فرض كه اين خاصيتها از رموز اصلي ماندگاري غزل هستند، مي‌كوشيم آنها را در جوانب گوناگون اين قالب، نشان دهيم، البته با اين يادآوري كه استنباطها و حكمهاي ما در اين مطلب، كاملاً نسبي است و استثناپذير.

1. طول شعر

شعرهاي خوب، غالباً حاصل يك حس و حال واحدند، يعني لحظاتي كه شاعر به قول اخوان ثالث، در پرتو شعوري نبوت‌گونه قرار مي‌گيرد. بنابراين، انتظار مي‌رود طول يك شعر، در آن اندازه‌اي باشد كه هم گفتنيهاي شاعر در يك حالت عاطفي خاص را در خود بپذيرد و هم او را براي حفظ قالب، وادار به خارج شدن از اين حالت نكند.
از سويي ديگر، به تجربه ديده شده است كه بسياري از اين حس و حالها، نه آن قدر خفيف و كوتاه هستند كه در يكي دو بيت قابل بيان باشند و نه آن قدر شديد و بلند كه سرايش شعري بسيار طولاني را ايجاب كنند. غالب اين حالات شاعرانه، متناسب با يك شعر پنج، شش بيتي تا بيست، بيست و پنج بيتي هستند و اين، همان حد ابيات غزل است. قالبهاي بلندتر يا كوتاه‌تر، از اين نظر محدوديتي بارز دارند. در رباعي و دوبيتي كمتر مجال حس‌گرفتن ـ به تعبير اهالي هنرهاي نمايشي ـ پيدا مي‌شود و در قصيده و ترجيع‌بند، اين حس كم‌كم از دست مي‌رود، مگر به ندرت و در آن جاهايي كه با حالت عاطفي بسيار شديد است و يا گستردگي موضوع بسيار; همچون تركيب‌بندهايي كه براي واقعة كربلا سروده مي‌شده است.
با اين وصف، مي‌توان پنداشت كه غزل با توجه به طول متعادل خويش، براي بيشتر معاني و احساساتي كه انسانها را به شعر سرودن وا مي‌دارند، مناسب است و كارآمد.
اين بود تعادل طولي غزل، اما بايد ديد انعطاف‌پذيري اين قالب از اين نظر چگونه است. به واقع بايد ديد كه در مقايسه با قالبهاي ديگر، دست شاعر در كوتاه يا بلند ساختن شعر، چقدر باز است. بعضي از قالبهاي شعر، تعداد ابياتي ثابت دارند و بعضي نيز از اين نظر، انعطاف‌پذيرند. متصلب‌ترين قالبها، رباعي و دوبيتي‌اند، چون حتي نمي‌توان يك مصراع بيشتر يا كمتر از حد معهود در آنها سرود. پس از آن، نوبت به تركيب‌بند و ترجيع‌بند مي‌رسد كه غالباً بايد بيش از بيست بيت داشته باشند (با فرض اين كه حداقل از سه بند شش بيتي ساخته شده باشند.) و قصيده نيز البته وضع بهتري ندارد، چون هرچند تعداد ابياتش محدوديت نظري ندارد، بيش از پنجاه يا شصت بيت مجال سرودن در آن رخ نمي‌دهد، مگر به ندرت.
ولي تعداد ابيات معمول غزل، از پنج تا پانزده است، يعني اين قالب، تا سه برابر قابليت انعطاف دارد و اگر شاعر بخواهد، تا حوالي بيست و پنج بيت يا پنج برابر نيز مي‌تواند كشيده شود. (يكي از بهترين غزلهاي مولانا يعني «بنماي رخ كه باغ و گلستانم آرزوست» غزلي است بيست و سه بيتي.)
از سويي ديگر، شاعر مي‌تواند با سرودن حدود ده تا بيست بيت، غزلي كوتاه را به غزلي بلند تبديل كند و اين مقدار انعطاف‌پذيري در عين سهولت، در همه قالبها نيست. مثلاً اگر كسي بخواهد يك قصيدة كوتاه (از نوع قصايد كوتاه خاقاني) را به قصيده‌اي بلند (از نوع قصيدة دويست بيتي «الصبوح الصبوح كآمد كار» اين شاعر) بدل سازد، بايد بيش از صد و هشتاد بيت به آن بيفزايد و اين البته كاري است بسيار دشوار و نفسگير.
چنين است كه طول غزل، به راحتي قابل تغيير است و شاعر مي‌تواند به تناسب سخن خويش، حد معيني را اختيار كند. قافيه و رديف هم اين اجازه را مي‌دهند. از اين نظر، در ميان همه قالبها، فقط قطعه، مثنوي و چهارپاره با غزل رقابت مي‌كنند و بس.

2. وزن شعر

از لحاظ انتخاب وزن، مسلماً قالبي انعطاف‌پذيري و كارآيي بيشتري دارد، كه بتوان وزنهاي مختلف را در آن آزمود، چون ممكن است يك معني، با وزني خاص به سراغ شاعر بيايد، يا وزني خاص را ايجاب كند.
باز هم رباعي و دوبيتي از اين نظر بسيار محدود هستند، چون هر يك فقط يك وزن مطبوع و مقبول دارند. مثنوي نيز محدوديت دارد، چون در همه وزنها دلپذير نمي‌افتد. قصيده البته محدوديت نظري ندارد، ولي در عمل، كسي با وزنهايي بسيار بلند نظير «متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن» قصيده نسروده است. به طور كلي، به نظر مي‌رسد رابطه‌اي غيرمستقيم ميان طول و وزن شعر وجود دارد، يعني يك شعر بسيار طولاني در وزني بسيار بلند مطبوع نمي‌افتد و شايد به همين لحاظ نيز كمتر سروده شده‌است. بي سبب نبوده است كه در روزگار مثنويهاي بسيار طولاني، وزنهاي بلند در اين قالب آزموده نشد و وقتي وزن بلند در مثنوي به كار رفت، طول شعر بسيار كوتاه شد.
پس ملاحظه مي‌شود كه بعضي وزنها براي بعضي قالبها تجويز نمي‌شوند، چه به ضروريتهاي قانوني و چه به دلايل ذوقي. ولي در شعر فارسي، وزني را نمي‌توان يافت كه براي غزل، تجويز نشده باشد، مگر وزن رباعي كه البته در اين قالب آزموده شده است، ولي ناموفق. پس غزل از اين نظر، يك انعطاف‌پذيري بسيار بالا دارد. ما در كوتاه‌ترين وزنهاي رايج، همچون «فاعلاتن مفاعلن فعلن» و «مفعول مفاعلن مفاعيل» هم غزل داريم و در بلندترين وزنها نيز، كه هر مصراعشان دو برابر وزنهاي فوق است و امروز بسيار سروده مي‌شود.

3. موسيقي كناري

قافيه و رديف، از سويي عيار موسيقي شعر را بالا مي‌برند و از سويي ديگر، آزادي عمل شاعر را محدود مي‌سازند. مسلماً در ميان قالبهاي گوناگون، قالبي بهترين بهره را از اين نوع موسيقي مي‌برد كه نه موسيقي كناري آن بسيار كم باشد كه به چشم نيايد و نه آن قدر زياد كه دست و پاي شاعر را ببندد.
از ميان قالبها، چهارپاره، كمترين عيار موسيقي كناري را دارد، چون از هر چهار مصراعش، دو مصراع مقيد به قافيه هستند و تازه اين قيد هم در هر بند، عوض مي‌شود. موسيقي كناري در مثنوي دو برابر چهارپاره است، چون در هر بيت، دو مصراع هم‌قافيه داريم; ولي چون قافيه پياپي عوض مي‌شود، از جانبي ديگر عيارش پايين مي‌آيد.
در قالبهايي مثل رباعي و دوبيتي، عيار قافيه بالاست و به همان نسبت، تقيد هم بيشتر مي‌شود، چون سه چهارم كل مصراعهاي يك شعر، مقيد هستند. اينجا فقط يك مصراع آزاد داريم و بس. در مسمط، اين تنگنا به حداكثر مي‌رسد، يعني همة مصراعها مقيد به قافيه هستند و علاوه بر آن، مصراعهاي آخر بندها با هم قافيه مي‌شوند. اينجا ديگر مجال نفس كشيدن نمي‌ماند، چون در كل شعر، حتي يك مصراع هم نيست كه بتوان از قافيه‌اش فارغ بود.
اما غزل از اين نظر در تعادلي نسبي است. حدود نصف مصراعهاي آن آزاد هستند و نصف ديگر نيز آن قدر متعدد نيستند كه نتوان برايشان قافيه فراهم كرد. اين است كه هم بهره‌مندي از موسيقي به حد كافي مي‌رسد و هم آزادي عمل شاعر، تا حد زيادي تأمين مي‌شود. در قصيده، تعداد زياد قافيه‌ها شاعر را به تنگنا مي‌افكند و در مثنوي، عوض شدن پياپي قافيه، نمي‌گذارد تا از يك هماهنگي طولي در شعر، لذت ببريم.
اينجا مي‌توان بين قطعه و غزل نيز مقايسه‌اي كرد و دريافت كه چرا قطعه با اين همه تشابه صوري با غزل، در عمل جايگاه درخوري نيافت. قطعه تنها قالبي است كه بيت اولش بدون قافيه است، آن هم بيتي كه بايد سنگ بناي التذاذ از شعر را بگذارد. در مقابل، غزل اين امتياز بسيار مهم مقفي بودن بيت اول را دارد. پس در همان ابتدا، خواننده نه تنها يك بهرة كامل از موسيقي كناري مي‌برد، كه براي التذاذ از بيتهاي بعد هم آماده مي‌شود. به همين لحاظ، تبديل قطعه به غزل با افزايش فقط يك قافيه، معامله‌اي است سودمند و بسيار طبيعي است كه شاعر اين معامله را بكند و تا حد امكان، به جاي قطعه غزل بسرايد.
غزل، از يك نظر ديگر هم برتري دارد و آن، تنوع در قافيه‌ها و انتخاب رديف است، كه مي‌دانيم در زيبايي شعر، تا چه مايه اثر دارد. انتخاب قافيه‌هايي دشوار و كمياب، هم به شعر تازگي و طراوت مي‌بخشد و هم مي‌تواند مضامين تازه‌اي با خود بياورد و اين، يكي از رموز جذابيت غزلهاي شاعراني چون زكريا اخلاقي است كه از اين امكان غزل، خوب كار كشيده‌اند. به راستي كه مي‌تواند مدعي شود كه اين شاعر، با قافيه‌هايي از نوع «پيمانه» و «ميخانه» و «پروانه» مي‌توانست همان قدر موفق باشد كه در غزلي با قافيه‌هاي «سكوت»، «ملكوت» و «قنوت» بوده است؟
ولي اين كار در قصيده همواره مقدور نيست. چگونه مي‌توان با قافيه‌هايي از نوع «رنج»، «نارنج» و «بغرنج» قصيده سرود؟ مثنوي و چهارپاره از اين نظر نسبت به غزل آزادي بيشتري دارند، ولي عوض شدن قافيه در هر بيت، اين برتري را تخفيف مي‌دهد.
غزل از نظر انتخاب رديف هم چنين موقعيت ممتازي دارد. در بعضي قالبها مثل قصيده، بسيار دشوار است كه رديفي طولاني يا ابتكاري انتخاب شود. بعضي قالبها نيز آن‌قدر به رديف وابسته‌اند كه بيتهاي بدون رديف در آنها، بسيار كم‌عيار به نظر مي‌آيد، مثل چهارپاره يا مثنوي. از سوي ديگر طولاني گرفتن رديف در همه قالبها مقدور نيست، چون در رباعي و دوبيتي، رديف طولاني، عملاً سه مصراع شعر را پر مي‌كند و ديگر جايي براي كار شاعر نمي‌ماند. رديف طولاني در مسمط، از اين هم دست و پاگيرتر است. مثل اين است كه يك رانندة تاكسي در حالي كه خانوادة پنج نفري‌اش را سوار كرده است، در پي مسافركشي باشد. ولي در غزل، رديف بلند چندان مشكل‌آفرين نيست، چون با پرشدن مصراعهاي دوم، مصراعهاي اول خالي‌اند و مي‌توانند سخن شاعر را در خود جاي دهند. اينجا شعر، مثل مينيبوسي مي‌شود كه در يك طرفش خانوادة راننده نشسته باشند و در طرف ديگر، مسافران. (حالا مي‌توان تشبيه را كامل‌تر كرد و گفت قصيده مثل اتوبوسي با همين اوصاف است. حالا كدام راننده باشد كه خانواده‌اي چنين بزرگ داشته باشد كه يك طرف را پر كنند؟!)

4. ساختار شعر

هرچند انسجام ساختاري شعر، كاملاً وابسته به قالب نيست و به عواملي ديگر هم وابسته است، قالب در اين ميان سهمي عمده دارد. شعرهاي كوتاه، غالباً ساختار صوري و محتوايي منسجمي را طلب مي‌كنند. نمي‌توان در يك رباعي، در هر مصراع سخني ديگر گفت. در مقابل، شعرهاي بسيار بلند، ساختاري متنوع و گاه پراكنده را مي‌طلبند. سخت است كه در يك مثنوي صد بيتي، يك سخن را تكرار كنيم، يا شرح و بسط دهيم. پس قالبهاي بسيار كوتاه و بسيار بلند، از اين نظر نوعي اجبار و الزام با خود دارند; انسجام در شعرهاي كوتاه و پراكندگي در شعرهاي بلند.

غزل، از اين محدوديتها آزاد است. هم مي‌توان آن را به بخشهاي كوچك‌تر يك‌بيتي و دوبيتي تقسيم كرد و در هر بخش سخني تازه به ميان آورد (همانند غزلهاي مكتب هندي)؛ هم مي‌توان يك سخن را در طول شعر امتداد بخشيد (همانند غزلهاي امروز) و هم مي‌توان با حفظ انسجام محتوايي، بيتها را از نظر صوري مستقل ساخت (همانند غزلهاي مكتب عراقي). و به همين لحاظ، ما هم غزلهاي گسستة خوبي سراغ داريم و هم غزلهاي پيوستة درخشاني. اين امكان در ديگر قالبها كمتر است. البته مثنوي از نظر استقلال ابيات با غزل رقابت مي‌كند، ولي تعويض پياپي قافيه در آن، ساختار صوري را از انسجام مي‌اندازد.
غزل، مي‌تواند محور عمودي قوي يا ضعيفي داشته باشد يا اصلاً نداشته باشد. حفظ محور عمودي در قصيده دشوار است و دشوارتر از آن، ابتكار در محور عمودي است. بي‌سببي نيست كه بسياري از قصايد مدحية ما داراي يك ساختار واحد و يكنواخت «تشبيب، گريز و دعائيه» هستند. ولي غزل فارسي، اين يكنواختي هولناك را نداشته است و به همين لحاظ، ساختارهاي گوناگون در آن تجربه شده‌است، از ساختار گسستة غزلهاي مكتب هندي بگيريد تا ساختار روايي بعضي از غزلهاي امروز.

5. قابليتهاي محتوايي

در ميان مضامين و موضوعات مختلف شعري، هيچ موضوعي را نمي‌توان يافت كه براي غزل تجويز نشده باشد. عشق، عرفان، پند و موعظه، سياست، مسايل اجتماعي، مرثيه، مدح، حكمت، مفاخره، همه در غزل ما ديده شده‌اند و ما نمونه‌هاي برجسته‌اي براي آنها داريم. البته بعضيها دوست مي‌دارند كه غزل را در عشق محدود ببينيد و منحصر كنند، ولي كارنامه غزل فارسي، چنين محدوديتي را بر نمي‌تابد. غزلسرايان بزرگ ما، در همة اين عوالم غزل دارند و اگر هم گاه در عالمي خاص محدود مانده‌اند، اين برايشان نه يك امتياز، كه يك نقطة ضعف بوده است، مثل محدود ماندن نسبي سعدي در عاشقانه‌سرايي كه عملاً ميدان را براي برتري حافظ باز كرده است. در شعر معاصر نيز حكايت همين است و شاعران، همه حرفها را در غزل گفته‌اند.
حالا ممكن است بگوييد «ما غزلهاي غيرعاشقانه را غزل نمي‌دانيم»، ولي شما در آن صورت، بايد براي اين شعرهايي با اين ساختار صوري ولي غير عاشقانه، نامي ديگر برگزينيد. به هر حال اصل قضيه فرقي نمي‌كند، يعني اين كه اين قالب- نامش را هرچه بگذاريد- كمتر از ديگر قالبها محدوديت محتوايي داشته است و مي‌تواند محور بحث ما باشد.

6. امكانات كاربردي

آنچه تا كنون گفتيم، امتيازها و امكانات غزل بود در مقام سرايش شعر. حال بايد ديد كه در مقام كاربرد، موقعيت اين قالب چگونه است. باز هم اگر شكلهاي گوناگون كاربرد يك شعر را بررسي كنيم، خواهيم دريافت كه غزل در مجموع از ديگر قالبها امكانات بهتري دارد.
الف. غزل، بهتر از بسياري قالبهاي ديگر، در حافظه مي‌ماند. از اين نظر، فقط دوبيتي و رباعي بر غزل ارجحيت دارند و بس. قصيده و ترجيع‌بند و مسمط غالباً طولاني اند; مثنوي و چهارپاره پراكندگي موسيقيايي دارند و قالبهاي نوين هم كه در اين عرصه دچار مشكل جدي هستند. در حفظ كردن يك پاره از شعر هم غزل قابليت خوبي دارد. مثلاً اگر بخواهيم يك پاره از يك مسمط را حفظ كنيم، بايد حداقل يك بند يعني پنج يا شش مصراع را به حافظه بسپريم، ولي در مورد غزل دو مصراع يا حتي يك مصراع هم كافي است.
ب. غزل قابليت ارائة تريبوني مناسبي دارد. نه چنان كوتاه است كه بدون ايجاد تمركز در مخاطبان به پايان برسد و نه چنان طولاني است كه ملال‌انگيز شود. مي‌توان يك غزل خواند و يك حس واحد آفريد. يك رباعي‌سرا، در پشت تريبون ناچار است بيش از يك رباعي بخواند و لاجرم چند حس متفاوت به مخاطبان خواهد بخشيد. پس بي‌جهت نيست كه گاه، نوپردازان يا قصيده‌سرايان هم، در محافل و مجالس، به غزلهايشان روي مي‌آورند.
ج. براي چاپ يك شعر در يك نشريه نيز غزل قالب مناسبي است، هم از نظر گنجايش و آرايش صفحه و هم از نظر مقبوليت براي خوانندگان. اين سخن را اهل مطبوعات، به خوبي درك مي‌كنند.
د. از ديرباز، غزل براي هماهنگي با موسيقي مناسب‌ترين قالب بوده است و امروز نيز در موسيقي سنتي چنين است. اين حقيقت ديگر جاي شك و شبهه ندارد.

سخن آخر

ملاحظه مي‌كنيد كه ماندگاري غزل، آن قدرها هم بي‌دليل و موجب نبوده است. ساختار اين قالب از نظر موسيقيايي و تعداد ابيات، به گونه‌اي است كه براي بيان بسياري از حالات شاعرانه، بهترين مناسبت را دارد. البته بسيار اتفاق مي‌افتد كه شاعر، براي بيان يك حالت خاص، قالبي ديگري را ترجيح دهد و منكر نمي‌شويم كه از بعضي جهات، قالبهاي ديگر، برتريهايي نيز بر غزل دارند.
با آنچه گفته آمد، مي‌توان قضيه را از سويي ديگر نيز مطرح كرد، يعني اگر قرار است كه رمز ماندگاري غزل، انعطاف‌پذيري و تعادل آن باشد، براي حفظ اين قالب نيز رعايت اين دو اصل ضروري مي‌نمايد، يعني بايد از افراط و تفريط و جزماندیشي دوري گزيد. در داوريهايي كه دربارة غزل مي‌شود، گاه سخنهايي از اين دست بسيار مي‌شنويم كه «بيتهاي غزل بايد مستقل از هم باشند»، يا بر عكس «غزل بايد داراي ساختار پيوسته باشد» يا «غزل بايد رديف داشته باشد» يا «غزل فقط مي‌تواند عاشقانه باشد». واقعيت اين است كه كارنامة غزل فارسي، اين جزماندیشيها را برنمي‌تابد و همواره خلافشان را ثابت مي‌كند. البته غزل با رديف زيباتر مي‌شود، ولي يكي از بهترين غزلهاي حافظ - به باور بسياري از حافظشناسان - بدون رديف است، يعني «زان يار دلنوازم شكري است با شكايت» و يكي از بهترين غزلهاي بيدل نيز چنين است يعني «همه‌كس كشيده محمل به جناب كبريايت». از سوي ديگر، غزل «در وفاي عشق تو مشهور خوبانم چو شمع/ شب‌نشين كوي سربازان و رندانم چو شمع» از بدترين غزلهاي حافظ است و «اي كه دنيا و جلالش ديده‌اي خميازه است/ همچو مستي گر مآلش ديده‌اي خميازه است» از بدترين غزلهاي بيدل.
تجربه نشان داده‌است كه فقط شاعراني موفق بوده‌اند كه آزادي عمل ناشي از انعطاف‌پذيري غزل را حفظ كرده و از آن بهره جسته‌اند، نه اين كه خويش را در حصار اين «بايد» و «نبايد»هاي نظري حبس كرده باشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی